

## فلسفه‌ی عمومی چیست و چرا بیش از هر زمان دیگری به آن نیاز داریم؟

لوسیا زیلیولی



از ابتدای هزاره، فلسفه چه در فضای مجازی و چه در فضای واقعی بسیار بیش از قبل به چشم می‌آید. کتاب‌های فلسفه به جای خود وجود دارند، اما رویدادهای پرطرفدار زنده، دوره‌های آموزشی، پادکست‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی و ستون‌های روزنامه نیز درین باره فراوان شده است. امروزه احتمالاً فلسفه را در یوتیوب همان‌قدر می‌توان یافت که در کتاب‌فروشی یا کتابخانه. برای ذکر فقط چند نمونه از برنامه‌های آنلاین در زمینه‌ی فلسفه‌ی عمومی که رایگان در دسترس است، به اینها می‌توان اشاره کرد: دوره‌ی آموزشی «عدالت» مایکل سندل، پویانماهای بی‌بی‌سی با عنوان **تاریخ ایده‌ها** یا بسیاری از **History of Philosophy Without Any Gaps** (پادکست‌های فلسفی پرطرفدار، از جمله تاریخ پیوسته‌ی فلسفه از دیوید ادموندز و نایجل **Philosophy Bites**) از پیتر آدامسون، لقمه‌هایی از فلسفه **In Our Time** (واربرتون، و برنامه‌های چندقسمتی فلسفه در شبکه‌ی چهارم رادیو بی‌بی‌سی با عنوان **در زمان ما** این پدیده‌ی پیچیده و ناهمگون عموماً «فلسفه‌ی عمومی» خوانده می‌شود. این نوع فلسفه‌ورزی نه **Time**).

پشت درهای بسته‌ی سمینار یا اتاق‌های سخنرانی یا نشریه‌های دانشگاهی غیررایگان، بلکه در معرض عموم انجام می‌شود.

در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که «فلسفه‌ی عمومی» چیزی است که لودویگ ویتگنشتاین آن را تعبیری برای چیزهای هم‌خانواده می‌خواند. او برای توضیح این مفهوم از مثال «بازی» استفاده کرده است. تنها به این دلیل که ما چیزی را بازی می‌خوانیم، بدان معنا نیست که خصوصیتی ذاتی دارد که میان تمام بازی‌ها مشترک است. به عقیده‌ی ویتگنشتاین، میان چیزهایی که ما بر آنها یک نام می‌نهیم، اغلب تنها مشابهت‌هایی وجود دارد، درست همان‌طور که خصوصیات همپوشان و مشترک میان افراد متعلق به یک خاندان نسبی وجود دارد، اما هیچ خصوصیت تعریف‌کننده‌ی واحدی در میان نیست. به همین ترتیب، می‌توان چنین اندیشید که شاید هیچ خصوصیت ذاتی مشترکی میان همه‌ی اشکال فلسفه‌ی عمومی وجود ندارد، اما مجموعه‌ای از خصوصیت‌های مهم هست که هر یک میان بسیاری از این اشکال مشترک است.

فیلسوف، در کتاب **ملخ** (۱۹۷۸) می‌گوید که ویتگنشتاین در مورد (Bernard Suits) برنارد سویتس بازی‌ها اشتباه می‌کند. در واقع، چیزی هست که میان همه‌ی بازی‌ها مشترک است، و آن این است که همه‌ی آنها فعالیت‌هایی خودخواسته‌اند که در آن بازیکنان می‌کوشند بر موانعی غیر ضروری غلبه کنند. می‌توانستید به‌سادگی بروید و توپ گلف را با دست در سوراخ قرار دهید، اما به‌جای این کار باید از قوانین بازی پیروی کنید، به این معنا که باید توپ را با چوب گلف بزنید.

با توجه به اینکه تعریف فلسفه دشوار است، جست‌وجوی خصوصیتی مشترک میان همه‌ی انواع فلسفه‌ی عمومی یا دست کم فلسفه‌ی عمومی خوب کاری بلندپروازانه‌تر است. استدلال من این است که فلسفه‌ی عمومی می‌تواند و باید با هدف خود مشخص شود. برای پاسخ به این پرسش که «فلسفه‌ی عمومی چیست؟» «باید بپرسیم که «چرا به فلسفه‌ی عمومی می‌پردازیم؟»

بعد از دوره‌ی دکترای و تحقیقات پس از دکترای در فلسفه (من به روان‌شناسی فلسفی هگل و نظریه‌ی علم او علاقه‌مند بودم) احساس کردم که باید فلسفه را به جاهایی که از قبل نرسیده برسانم. می‌خواستم تخصص فلسفی خود را در میدان عمل در اختیار کسانی گذارم که احتمالاً به فلسفه علاقه‌مندند اما هنوز فرصت مطالعه‌ی آن را نیافته‌اند. به همین دلیل در شمال ایتالیا، یعنی جایی که زندگی می‌کنم، و نیز به‌طور آنلاین، بنای سازمان‌دهی و ترویج چیزی را گذاشتم که نام «لابراتوار فلسفی» و برنامه‌های فلسفه‌ی عمومی بر آن گذاشته‌ام. در یک لابراتوار فلسفه عموم مردم دعوت می‌شوند یا بهتر بگویم، برانگیخته می‌شوند که درباره‌ی موضوعی برگزیده با هم بحث کنند و بیندیشند. ممکن است بخواهید از انواع مختلف انگیزش برای برانگیختن مردم به فلسفه‌ورزی استفاده کنید: عامل انگیزش می‌تواند بندی از یک متن فلسفی باشد یا یک آزمایش ذهنی، مثل آنچه در کتاب **پرفروش‌ترین ماشین «اگر»** (۲۰۱۹، چاپ دوم) نوشته‌ی پیتر وُرلی آمده یا حتی مطالعه‌ی موردی از اخبار یا اثری هنری. تقریباً هر چیزی می‌تواند پیش‌زمینه‌ی لازم برای تمرینی

فکری را فراهم کند. بعد از آنکه انگیزه‌ی لازم برای تفکر درباره‌ی موضوعی مناقشه‌انگیز به مردم داده شد و آنها اجازه یافتند که نظرات اولیه‌ی خود را درباره‌ی آن بیان کنند، فیلسوف از همه دعوت می‌کند که دوباره فکر کنند و بهتر فکر کنند.

مانند سقراط که میان آتنی‌ها راه می‌رفت و هم‌شهریانش را با سؤالات خود برمی‌آشت و آنها را وادار می‌کرد که برای افزایش انسجام دیدگاه‌های خود و پیامدهایشان به بازنگری در نظرات خود بپردازند، فلسفه‌ی عمومی هم به نوعی، «برآشوبنده» است. مخاطبان را مجبور به تأمل انتقادی در چیزهایی می‌کند که فکر می‌کردند می‌دانند. فیلسوف با آشکار کردن تمایزها و پیوندهای بنیادین (تحلیل مفهومی) و با نشان دادن پیش‌فرض‌های ضمنی و هویدا کردن پیامدهای ممکن دیدگاهی معین به فرایند پژوهش کمک می‌کند. در بهترین حالت، در نتیجه‌ی این کار هر کس فعالانه در فرایند پژوهش عقلانی مشارکت خواهد کرد (و با این کار توانایی‌های شناختی و استدلالی معینی را پرورش خواهد داد) و به فهمی عمیق‌تر از موضوع مورد بحث دست خواهد یافت.

ضمن سازمان‌دهی و میزبانی لابراتوارهای فلسفی برای مخاطبانی بسیار مختلف (از کودکان گرفته تا سالخوردگان) و در بسترهایی بسیار متنوع (از مدرسه گرفته تا زندان)، همیشه از معنا و اهمیت این کار آگاه بوده‌ام. خواه در حال بحث درباره‌ی معنای حقیقت بودم یا زیبایی یا شادمانی، همیشه می‌دانستم که نمی‌خواهم دیدگاهی جدید یا نقدی متمایز را صورت‌بندی کنم. تفاوت این کار با کاری که به عنوان پژوهشگر دانشگاهی انجام می‌دادم، مسلماً در ذهن روشن بود، و با وجود این هنوز هر دو نوع فعالیت را «فلسفه‌ورزی» می‌دانستم. در هر دو مورد، مشغول تعقل و تأمل بودم، با این حال این دو کار یکسان نبودند. میان فلسفه‌ی عمومی و دیگر شکل‌های فلسفه‌ورزی تمایزی وجود دارد.

از آن زمان درین باره تفکر کرده و به این نتیجه رسیده‌ام که فلسفه‌ی عمومی نه باید با موضوعش تعریف و شناخته شود، نه با روش‌شناسی‌های خاصی که به کار گرفته، و نه حتی (آن طور که معمولاً می‌گویند) با زبان قابل‌فهمش، بلکه چیزی که آن را تعریف و مشخص می‌کند اساساً و منحصرأ هدف آن است.

معمولاً می‌گویند که وجه تمایز فلسفه‌ی دانشگاهی و عمومی، مخاطبان مورد نظر آنها هستند. فلسفه‌ی عمومی فلسفه‌ای است که در مکان‌های عمومی انجام می‌شود و مخاطب آن غیرحرفه‌ای است. اما تعریف مبتنی بر مخاطب هنوز بیش از حد کلی و درباره‌ی ماهیت این کار بیش از حد کم‌محتواست. کتاب‌های معرفی اندیشه‌ی فیلسوفان یا ارائه‌ی مسائل فلسفی نیز برای مخاطبان غیرحرفه‌ای نوشته می‌شوند و با این حال نمونه‌هایی از فلسفه‌ی عمومی به معنای خاصی که در اینجا توصیف می‌کنم نیستند. آنها هدف آموزشی متفاوتی را برای خود در نظر گرفته‌اند.

فلسفه‌ی عمومی با فلسفه‌ی دانشگاهی رقابت نمی‌کند و آن را به ابتذال نمی‌کشد.  
برعکس، دعوتی است به تفکر فیلسوفانه. با در دسترس قرار دادن ابزارهای مفهومی و  
عملی، فلسفه به معنای کامل کلمه عمومی می‌شود.

بهترین برداشت درباره‌ی فلسفه‌ی عمومی این است که آن را فعالیتی بدانیم با هدف تشویق تفکر عقلانی در هر کسی که با آن در تماس قرار می‌گیرد. فلسفه‌ی عمومی عامل شتاب‌دهنده به تفکر است. هدف آن آشکار کردن نتایج سنت‌ها یا پژوهش‌های فلسفی نیست. دست‌کم، این تنها هدف یا اصلی‌ترین هدف آن نیست. هدف اصلی آن این است که به مخاطبان تفکر انتقادی را که کاری فلسفی است معرفی کند: یعنی، پرسش‌ناک نقد و تحلیل یک سؤال، و مواجهه‌ی دیالکتیک. (problematisation of the given) کردن پذیرفته‌ها هدف از برنامه‌های فلسفه‌ی عمومی این است که تفکر و راهبردهای دیالکتیک را در کنار نتایجی که از آنها به دست می‌آید، به نمایش بگذارد. همان‌طور که جک راسل وانستاین، فیلسوف، در سال ۲۰۱۴ گفته است: ««پس نخستین قانون من برای فلسفه‌ی عمومی این است که به آنان اجازه دهید شما را در حال تفکر ببینند»».

اگر فلسفه‌ی عمومی را به این شکل تعلیمی بفهمیم و ببینیم، بهتر می‌توانیم رابطه‌ی آن را با فلسفه‌ی دانشگاهی درک کنیم.

یکی از انتقادهای اصلی به فلسفه‌ی عمومی این است که نظریه‌ها و مفاهیم فلسفی را پیش‌پا-افتاده و ساده می‌کند، و به این ترتیب جایگاه حرفه‌ای و علمی این رشته را تنزل می‌دهد. بر اساس این استدلال، هر رشته‌ی علمی‌ای میزانی از تخصصی‌بودن و پیچیدگی ضروری را در بر دارد. هیچ‌کس وانمود نمی‌کند که می‌تواند وپروس‌شناسی یا زیست‌شناسی مولکولی را برای همه قابل فهم کند (دست‌کم قبل از همه‌گیری کووید-۱۹ در دوران شبکه‌های اجتماعی چنین بود)؛ چرا باید اصرار کنیم که چنین کاری با فلسفه انجام شود؟

هگل، آزرده از این پیش‌فرض که همه می‌توانند فلسفه‌ورزی کنند، تقریباً از همین استدلال دفاع می‌کرد. او از دیدگاهی نخبه‌گرا درباره‌ی فلسفه دفاع نمی‌کرد؛ اما در عوض تأکید می‌کرد که برای به کارگیری شیوه‌ای عقلانی و فلسفی در تفکر، دریافت آموزش مناسب ضروری است. منظور هگل و بسیاری از منتقدان معاصر این بود که کار فلسفه‌ورزی چیزی نیست که ما فوراً توانایی‌اش را داشته باشیم، بلکه نیازمند آموزش و تیزفهمی است.

در واقع، فلسفه‌ی عمومی خوب همین دیدگاه درباره‌ی فلسفه را به‌عنوان عمل تفکر تیزفهمانه می‌پذیرد. دقیقاً به همین دلیل که برخوردار **طبیعی و همسان** از برخی توانایی‌های شناختی (مانند توانایی تحلیل، مفهوم‌پردازی یا نقد و غیره) را مسلم در نظر نمی‌گیرد، یکی از اهداف خود را برانگیختن، هدایت و پرورش این توانایی‌ها می‌داند.

پژوهش دانشگاهی در وهله‌ی اول می‌خواهد به فهمی بهتر از موضوع پژوهش خود درست یابد. هدف فلسفه‌ی عمومی متفاوت است. هرچند من با مخاطبانی غیر حرفه‌ای به بحث درباره‌ی مفاهیم واقعیت یا باطل بودن می‌پردازم، هدفم آفرینش تعریفی جدید و کامل‌تر از «واقعیت» نیست. هدفم آن است که مردم را به فهم بهتر برداشت **خودشان** از مفهوم «واقعیت» رهنمون شوم و برخی پیش‌فرض‌های نیندیشیده را برملا کنم و احتمالاً به برخی از پژوهش‌های فلسفی که با موضوع مرتبطاند اشاره کنم. فلسفه‌ی عمومی با فلسفه‌ی دانشگاهی رقابت نمی‌کند و آن را به ابتذال نمی‌کشد. برعکس، دعوتی است به تفکر **فیلسوفانه**. با در دسترس قرار دادن ابزارهای مفهومی و عملی، فلسفه به معنای کامل کلمه عمومی می‌شود.

اتخاذ این رویکرد، به این پرسش پاسخ می‌دهد که چرا فیلسوفان به فلسفه‌ورزی عمومی می‌پردازند. و با این حال، ممکن است همچنان کسی بگوید: چرا چنین کاری می‌کنی؟ چرا فیلسوف باید بخواهد مردم را از هر سن و سنی با تفکر عقلانی آشنا کند؟

توجیه نهایی فلسفه‌ی عمومی بر این فرضیه‌ی فرافلسفی مبتنی است که نمی‌تواند مسلم گرفته شود و پذیرش فراگیر نیز ندارد: باور به اینکه تفکر فلسفی یا عقلانی به خودی خود ارزشمند است.

این ایده‌ای باستانی است که سقراط و افلاطون پیش از بسیاری دیگر مظهر آن بودند. مبنای آن این باور است که ترویج تفکر عقلانی به مردم اجازه خواهد داد که واقعیت را بهتر بفهمند، چه از نظر درکشان از خویشتن (آرزوهایشان، خواسته‌هایشان، محدودیت‌ها و توانایی‌های بالقوه‌شان) و چه فهمشان از جهانی که در آن زندگی می‌کنند. تا جایی که عقلانیت، استدلال‌ورزی و پژوهش دائمی را پیش‌نیاز مشارکت شهروندی در دموکراسی لیبرال بدانیم، این آگاهی تقویت شده نه فقط بر زندگی شخصی مردم تأثیر می‌گذارد بلکه بر تمام جامعه مؤثر است. این ادعایی جسورانه است که همه با آن موافق نیستند. بر مبنای آن عقلانیت می‌تواند بر تعصب، اطلاعات غلط، تفکر نادرست و نگرش‌های نیندیشیده غلبه کند، و در نهایت از گفتگو و مدیریت تضادها به شکلی صلح‌جویانه و آگاهانه حمایت کند.

امروزه از نقش سوگیری شناختی در قضاوت‌های خود آنقدر آگاه‌ایم که از فلسفه انتظار معجزه نداشته باشیم. می‌دانیم که چگونه افکار عمومی بیش از پیش قطبی و آکنده از اطلاعات غلط شده و متأثر از باورهای غیرعقلانی است و چگونه گفتگوهای عمومی می‌توانند تحت تسلط شعارهای بی‌استدلال قرار گیرند و خاموش شوند. این پدیده‌ها همیشه وجود داشته‌اند اما اخیراً پویایی معاصر اطلاعات آنها را تشدید کرده است. آنها به ناچار این پرسش را طرح می‌کنند که آیا هنوز جوامع ما بر تبادل عقلانی ایده‌ها مبتنی هستند و آیا مأموریت فلسفه‌ی عمومی نهایتاً بیهوده و ساده‌لوحانه است؟

تعداد کمی از فیلسوفان عمومی دچار این توهم هستند که کوشش‌های آنها عموم مردم را به شهروندانی روشن‌ذهن، عقلانی و آگاه تبدیل خواهد کرد. فلسفه‌ی عمومی نوعی نوش‌داروی جادویی نیست. اما باور

دارم که بهرغم همه‌ی دشواری‌های محتمل و مشکلات تاریخی یا ضعف‌های شخصی‌مان، تفکر عقلانی نقشی مهم در جامعه بازی می‌کند و فیلسوفان می‌توانند گفتگو‌هایی بامعنا و عمومی درباره‌ی آنچه واقعاً مهم است، برانگیزند.

برگردان: پویا موحد

---

لوسیا زیلیولی مدیر «فیلسوفیکامنته»، یکی از پروژه‌های فلسفه‌ی عمومی در ایتالیا، است. او پس از پایان دوره‌ی دکترا در دانشگاه بلز پاسکال در کلرمون-فران در فرانسه به پژوهش فلسفی مشغول بوده و همراه با سوزان هرمن-ساینای کتاب **روان‌شناسی فلسفی هگل (2016)** را ویراسته است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Lucia Ziglioli, 'What public philosophy is, and why we need it more than ever', Psyche, 18 January 2022.

سایت آسو